The Quarterly Journal of
Western Philosophy
Vol. 1, New Series, No.1, Spring 2022

Explain Kant's approach to the concept of existence in the pre-critical period Based on the book «The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God»

Fatemeh Fazelzadeh [1] *, Maryam Samadieh [2]

[1]* *Faculty member (instructor), Department of Theology, Payame Noor University, Tehran ,Iran*
[2] *Assistant Professor of Department of Islamic Sciences, The Faculty of Humanities, University of Maragheh, Maragheh, Iran.*

Article Info	ABSTRACT
Article type: **Research Article** **Received:** **05/12/2021** **Accepted:** **11/06/2022**	Kant has considered the question of existence in both pre-critical and critical periods. In the pre-critical period, he discussed the issue of existence in his treatise "«The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God " and even pointed to the inability of reason to provide an existential argument to prove the existence of God; The same view that Kant developed in the critical period and expressed more fully. In addition, in the critical period, he introduced existence as one of the categories of comprehension. Kant's approach to the concept of existence in both periods was based on the distinction between real predicate and logical predicate. A real predicate is a predicate that adds anything new to its subject, and a logical predicate is a predicate that does not add anything new to its subject. It should be noted that Kant's approach to existence in the critical period has not changed much, and The only difference with the pre-critical period is that in the critical period, he expressed his views on existence based on the categories of understanding and distinguishing synthetic / analytic theorems; As some of Kant's commentators, such as J. Forgie and Etienne Gilson, argue, Kant has dealt with it more fully in The Only Possible Foundation for Proving the Existence of God.. Keywords*: "Kant", "concept of existence" , "pre-critique" , " real predicate" ,, "logical predicate"*

Cite this article : Fazelzadeh, Fatemeh , Samadieh, Maryam. (2022) *Explain Kant's approach to the concept of existence in the pre-critical period Based on the book «The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God»*, Vol. 1, New Series, No.1, Spring 2022: pages:55-74.
DOI: 10.30479/wp.2022.16605.1001
© The Author(s).
Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author**: Fatemeh Fazelzadeh
Address: Faculty member (instructor), Department of Theology, Payame Noor University, Tehran ,Iran
E-mail:*fazelzadeh@pun.ac.ir*

فصلنامه علمی
فلسفه غرب
سال اول ، دورۀ جدید، شماره اول، بهار۱۴۰۱

تبیین رویکرد کانت نسبت به مفهوم وجود در دورۀ پیش از نقادی

بر اساس کتاب«*The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*»

فاطمه فاضل زاده *[1]، مریم صمدیه[2]

*[1]عضو هیات علمی (مربی)، گروه الهیات دانشگاه پیام نور ، ایران

[2]استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: **مقاله پژوهشی** **دریافت:** ۱۴۰۰/۰۹/۱٤ **پذیرش:** ۱٤۰۱/۰۳/۲۱	کانت در هر دو دورۀ پیش از نقادی و نقادی به مسألۀ وجود توجه نموده است. وی در دورۀ پیش از نقادی، در رسالۀ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» مسألۀ وجود را مورد بحث قرار داد و حتی به ناتوانی عقل در ارائۀ برهان وجودی برای اثبات وجود خداوند اشاره کرد؛ همان دیدگاهی که کانت در دورۀ نقادی آن را بسط داد و به صورت کامل‌تری بیان نمود. علاوه بر این، در دورۀ نقادی، وجود را به عنوان یکی از مقولات فاهمه مطرح کرد. رویکرد کانت به مفهوم وجود در در هر دو دوره مبتنی بر تمایز محمول حقیقی و محمول منطقی بود. محمول حقیقی، محمولی است که امر تازه‌ای بر موضوع خود می‌افزاید و محمول منطقی، محمولی است که امری جدید بر موضوع خود اضافه نمی‌کند. باید به این نکته اشاره شود که رویکرد کانت دربارۀ وجود در دورۀ نقادی تغییر چندانی نداشته است و تنها تفاوت آن با دورۀ پیش از نقادی این است که در دورۀ نقادی، دیدگاه‌های خود را دربارۀ وجود بر اساس مقولات فاهمه و تمایز قضایای ترکیبی/ تحلیلی بیان نموده است؛ چنان که برخی از مفسران کانت مانند فورجی و ژیلسون معتقدنـد کـه کانت در رسالۀ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» به طور کامل‌تر بدان پرداخته است. **کلمات کلیدی:** کانت، مفهوم وجود، پیش از نقادی، محمول حقیقی، محمول منطقی.

استناد: فاضل زاده ، فاطمه، صمدیه، مریم ؛ (۱۴۰۱). *تبیین رویکرد کانت نسبت به مفهوم وجود در دورۀ پیش از نقادی بر اساس کتاب« The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God»* ، فصلنامه علمی فلسفه غرب، سال اول ، دورۀ جدید، شماره اول، بهار۱۴۰۱: ۵۵-۷۴.
DOI : 10.30479/wp.2022.16605.1001
ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)
حق‌مؤلف ©نویسندگان.
CC BY NC

* - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: *fazelzadeh@pun.ac.ir*

۱- مقدمه

وجود مفهومی بنیادین است و نگرش اندیشمندان و فیلسوفان دربارۀ مفهوم وجود و جایگاه آن از عوامل محوری، تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است و فیلسوفان از جنبه‌های مختلفی به این موضوع پرداخته‌اند. ایمانوئل کانت[۱] نیز از متفکرانی است که در آثار مختلف خویش در دوره‌های پیش از نقادی و نقادی به مفهوم وجود توجه نموده است. اگرچه کانت اذعان می‌کند که کتاب نقد عقل محض، نوشته‌های متافیزیکی قبلی او را از اعتبار انداخته است، نمی‌توان از تأثیر اندیشه‌ها و آثار پیش از نقادی کانت در تحول اندیشه فلسفی او چشم‌پوشی کرد.

وجود از جمله مفاهیم و موضوعات مهمی است که ذهن کانت را به خود مشغول کرده بود. در واقع کانت در دورۀ پیش از نقادی در رسالۀ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا[۲]» نگرش معناشناسانه و معرفت‌شناسانه خود را نسبت به وجود مطرح کرد و تا حدودی، به ناکامی عقل در ارائۀ برهان وجودی برای اثبات وجود خدا نزدیک شد و در عین حال در دورۀ نقادی بحث و نگرش خود را در این خصوص تکمیل کرد و وجود را به عنوان یکی از مقولات فاهمه مورد بحث قرار داد. از این رو، کانت در فلسفۀ خود، در دو موضع؛ یکی وجود به عنوان یکی از مقولات فاهمه و دیگری در بحث برهان وجودی به مسئلۀ وجود پرداخته است.

چنان که برخی از مفسران کانت مانند ویلیام فورجی[۳]و اتین ژیلسون[۴] معتقدند که کانت در رسالۀ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا»، نه تنها همان نگرش نقادی را دربارۀ وجود مطرح کرده و وجود را محمول واقعی نمی‌داند، بلکه به نحو کامل‌تری بدان پرداخته است. فورجی بر آن است که بدون توجه به این رساله نمی‌توان برداشت و تفسیری درست از رویکرد کانت دربارۀ مفهوم وجود در دورۀ نقادی داشت (Forgie, 2008:2).

نوشتار حاضر در تلاش است تا دیدگاه کانت دربارەی مفهوم وجود و جایگاه آن در دورۀ پیش از نقادی را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بحث کانت دربارۀ وجود در این دوره، بنیادی‌تر و کامل‌تر است، لذا در این تبیین به کتاب «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» توجه ویژه‌ای صورت گرفته است.

این پژوهش با نگرشی مسئله‌محور درصدد تبیین مسائل فلسفی و منطقی مفهوم وجود است؛ وجود چیست و چگونه مفهومی است؟ آیا قضیه صرفاً بیان‌کنندۀ روابط و مناسبات میان مفاهیم است، یا ناظر به عالم واقع است؟ آیا موضوع و محمول رابطۀ اتحادی دارند و به یک وجود موجودند؟ وجه تمایز وجود محمولی از وجود رابط چیست؟ آیا وجود می‌تواند وصف یا کمال باشد؟

۲. مفهوم وجود و جایگاه معرفت‌شناختی آن

کانت در رسالهٔ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خد»ا صراحتاً مسئلهٔ تعریف را منتفی دانست و معتقد بود: «آنگاه که صحت و صدق تعاریف ارائه شده مشخص نیست، این روش، همواره روشی نامطلوب است» (Kant, 1992: 116). علاوه بر این، در نظر کانت گاهی ارائهٔ تعریف حتی می‌تواند مشکل آفرین باشد. وی در این رساله، مفهوم وجود را از جمله مفاهیم داده شده، بسیط و تحلیل‌ناپذیر و همچنین از جمله مفاهیمی می‌دانست که می‌توان آن را بدون توجه به تعاریف مختلفی که از آن ارائه شده و در عرف معمول است، به‌کار گرفت، مگر این‌که حذف یا عدم ارائهٔ تعریف، موجب ابهام شده، به خطا و اشتباه جدی منتهی گردد. کانت در نهایت، به خاطر تعریف و تبیین‌های نادرست متفکرانی همچون کروسیوس [۵]، باومگارتن [۶] و ولف [۷] از وجود و نیز نتایج نادرست چنین تبیین‌هایی، به تعریف وجود اشاره کرد (Kant, 1992: 116). وی در وهلهٔ اول به ارائهٔ تعریف پیشینان از وجود اشاره و آن‌ها را ردّ کرد، سپس با توجه به تفاوت امر ممکن و امر موجود به تعریف سلبی از وجود اشاره کرد، آنگاه تعریف اصلی خویش از وجود را ارائه داد.

کانت با این‌که فیلسوفی ولفی- لایب نیتسی است، در دورهٔ پیش از نقادی، تعریف ولف از وجود را نپذیرفت. از نظر ولف وجود در تعریف عقلی هر موجودی اخذ مـی‌شـود. ولف وجود را از جمله صفات و کمالات و مـتمم امکـان می‌دانست؛ زیرا علت وجود بالفعل امر ممکن نه در خود شیء، بلکه در هستی دیگری است که شیء با دریافت متمم امکان، یعنی وجود پدید می‌آید (Corazzon, 2013, n.174). کانت برخلاف ولف، مفهوم وجود را وصف و کمال ندانسته، معتقد بود که مفهوم وجود اگرچه از لحاظ دستوری، صفت است، اما از لحاظ منطقی و فلسفی وصف به شمار نمی‌آید و اگر چیزی وصف نباشد، طبعاً نمی‌تواند کمال باشد؛ چراکه شرط لازم برای این‌که چیزی کمال باشد، این است که وصف باشد. بنابراین، کانت تعریف ولفیِ مفهوم وجود را نپذیرفت و معتقد بود: «اگر شخص پیشاپیش آنچه را که دربارهٔ امکان در یک شئ می‌تواند تصور شود، نشناسد با تعریف ولف از آن و متمم امکان نامیدن مفهوم وجود، نمی‌تواند چیزی دربارهٔی آن بشناسد» (Kant, 1992: 121).

از این رو، مطابق نظر کانت، تعریفِ ولفیِ وجود به متمم امکان، تعریفی مبهم بود و مستلزم این‌که شخص در اولویت اول، امکان شئ را به‌طور کامل بشناسد و هم‌چنین بداند که علاوه بر امکان شیء، چه چیزی به آن نسبت داده شده، تا آن شیء تحقق پیدا کند، سپس آن امر افزوده شده و تحقق‌بخش را وجود بداند. در این تعریف، تنها کاری که ولف انجام داده، این است که مفهوم وجود را بدون هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔی متمم، متمم امکان نامیده است. چنین تعریفی از مفهوم وجود، نه تعریف خود وجود، بلکه تعریفی وابسته به ماهیت و تعریف بالغیر است. علاوه بر این، کانت معتقد بود که با فرض پذیرفتن تعریف ولفی

وجود، نمی‌توان دلیل تحقق یا وجود بالفعل چیزی را در خود آن یافت و باید آن را در جای دیگری جستجو نمود که در این صورت نیز جزء ماهیت آن محسوب نمی‌شود.

باومگارتن از پیروان ولف، وجود را چنین تعریف نمود: «وجود در هر امر مرکبی، تعین کامل است؛ یعنی متمم (مکمل) امکان ذاتی (امر مرکب) است تا جایی که به‌عنوان تعین مطلق ذاتی، دربرگیرندهٔ تعین‌ها به شمار می‌آید» (Baumgarten, 1757: 15-16). به اعتقاد کانت، باومگارتن مفهوم مطلق تعین ذاتی را معرفی نموده، وجود را نه تنها در فهرست تعین‌های شئ قرار داد، بلکه آن را تعین مطلق ذاتی شئ می‌دانست. باومگارتن تعین مطلق ذاتی را نشان فعلیت دانسته، معتقد بود که هر ماهیتی به محض این‌که این تعین را دریابد، بالفعل موجود می‌شود. در نگرش کانت مفهوم وجود را نمی‌توان در فهرست محمول-های یک شئ با تعین کامل آن یافت؛ از این رو، نمی‌توان آن را تعین متمم نیز به شمار آورد. به‌علاوه، از قرار گرفتن محمول‌های یک شئ در کنار هم، محمول دیگری از آن معین نمی‌شود؛ زیرا در این صورت باید مفهوم وجود را چنانچه از بیان فوق از باومگاتن برمی‌آید، به مثابه تعینی درنظرگرفت که دربرگیرنده‌ی تمام تعین‌ها و محمول‌ها است. از نظر کانت هر امر ممکنی، تعین‌های خاص خود را دارد و تصور امر ممکن، تمام این تعین‌ها را دربرمی‌گیرد و آن امر ممکن با همهٔ این تعین‌ها می‌تواند وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد و در صورت فقدان یکی از تعین‌ها و یا اندک تغییری در یکی از آن‌ها، ماهیت آن امر ممکن تغییر می‌یابد و ماهیت چیز دیگری می‌شود. به عقیدهٔ کانت نسبت محمول‌ها به موضوع‌های آن‌ها، هیچ چیز موجودی را تعین نمی‌بخشد و به همین دلیل، مفهوم وجود در مورد نسبت‌هایی که امور محال با یکدیگر دارند، نیز به کار می‌رود. ازاین رو، کانت تعریف باومگارتن از وجود را تعریف نپذیرفت و مراد از تعین ذاتی باومگارتن را چنین تقریر کرد: «در امر موجود چیزی بیشتر از آن‌چه در امکان صرف هست، وجود دارد؛ زیرا آن‌چه راکه نامتعین رها شده است، به وسیلهٔ محمول‌های ذاتی در یا ناشی از ماهیت آن، کامل می‌کند» (Kant, 1992: 121).

کانت معتقد بود که گزارهٔ «هر امر ممکنی نسبت به بسیاری از محمول‌های خود نامتعین است» را نباید به صورت تحت‌الفظی درنظرگرفت؛ چراکه قانون طرد شق ثالث، مانع عدم تعینی است که این گزاره مدعی آن است و مطابق با این قانون هیچ واسطه و در نتیجه عدم تعینی بین دو محمولی که با یکدیگر تناقض دارند، وجود ندارد. البته منظور از این گزاره می‌تواند این باشد که محمول‌هایی که با هم از یک شئ به اندیشه درمی‌آیند، به هیچ وجه محمول‌های دیگر آن شئ را معین نمی‌کنند. وگرنه باید گفت این نوع عدم تعین به همان اندازه که در امر صرفاً ممکن یافت می‌گردد، در امر موجود نیز یافت می‌شود و به همین دلیل نمی‌توان از آن برای تمایز این دو از یکدیگر استفاده کرد (Kant, 1992: 121-122). بنابراین، تفاوت بین امر واقعی و امر صرفاً ممکن را نمی‌توان به ارتباط شئ با تمام محمول‌هایی که در آن به اندیشه درمی‌آید، ارجاع داد. کانت در رسالهٔ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» به دیدگاه کروسیوس در

این خصوص اشاره داشت: کروسیوس تمایز امر موجود و امر ممکن را به این صورت تبیین کرد که آنچه وجود دارد باید در مکان و زمانی باشد و این دو تعین را تعین‌های تردید ناپذیر وجود می‌دانست: کروسیوس أین[8] و متی (some when) را به گونه‌ای ملاحظه نموده که گویی به تعین‌های غیرقابل تردید هستی تعلق دارند، حال آن‌که کانت این تعین‌ها را از جمله تعیناتی می‌دانست که در صرف مفهوم شئ نهفته‌اند و اگر شیء‌ای وجود یابد با تمام این تعین‌ها وجود می‌یابد و تعین زمان و مکان از جمله تعین‌های شئ صرفاً ممکن به شمار می‌آیند.

بنابراین، از نظر کانت تعیناتی از قبیل مکان و زمان را نیز نمی‌توان به عنوان وجه تمایز امر ممکن و موجود به شمار آورد. قول به این‌که زمان و مکان تنها آنگاه که شئ واقعاً وجود دارد به آن تعلق دارند و این تعین‌ها را تعین‌های کافی وجود به شمار آوردن، در اصل توضیح وجود تنها با نشانه و تعینی خاص است: زیرا افراد متعددی می‌توانند در زمان‌های معین و در مکان‌های معین وجود داشته باشند. کانت در این خصوص چنین نوشت: «در مفهوم هر انسان ممکنی، همهٔ مکان‌ها و زمان‌هایی که [او] در آن‌ها خواهد بود، مندرج است؛ اما موجود نیست. یقیناً یهودی سرگردان ممکن‌الوجود است، بدون شک یهودی سرگردان نسبت به تمام مکان‌ها و زمان‌هایی که در آن‌ها سرگردان است و زندگی می‌کند، یک امر ممکن است» (Kant, 1992: 122).

در واقع کانت با ذکر مثال، دیدگاه خود را دربارهٔ مسئلهٔ استفاده از مفهوم وجود به مثابهٔ محمول بیان کرد: «هر موضوعی را که خود می‌پسندید، مثلاً جولیوس سزار را درنظر بگیرید و فهرستی از تمام محمول‌های قابل تصور برای آن را، حتی بدون استثناء زمان و مکان درنظربگیرید، ملاحظه خواهید نمود که آن با تمام این تعین‌ها می‌تواند وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. آن وجودی (خداوند) که به جهان و به قهرمان ما در جهان، هستی می‌بخشد، می‌تواند بدون استثناء هر یک از این محمول‌ها را بشناسد و در عین حال توانایی آن را دارد که او (جولیوس) را صرفاً به عنوان یک امر ممکن درنظر آورد که در صورت فقدان اراده و تصمیم او (خدا) برای خلق وی (جولیوس)، هستی نخواهد داشت» (Kant, 1992: 117).

چنان‌که از مثال فوق برمی‌آید، از نظر کانت ماهیت موجود با همهٔ تعیناتش، نسبت به وجود و عدم یکسان است و وجود بین تعین‌ها و محمول‌های آن یافت نمی‌شود. از نظر کانت «متعلقات یک امر موجود، محمول‌هایی هستند که با هم درنظرگرفته می‌شوند» (Kant, 1992: 120). در واقع از نظر کانت هر موضوعی، تعین‌های خاص خود را دارد و با تمام تعین‌های آن معین می‌گردد و نسبت آن با تعیناتش به گونه‌ای است که آن یا با همهٔ این تعین‌ها وجود دارد یا اصلاً وجود ندارد. اندک تغییری در هر یک از تعین‌های یک موضوع، ماهیت آن موضوع را تغییر می‌دهد. کانت مطلب را به این صورت تکمیل کرد: «چه کسی می‌تواند انکار کند که میلیون‌ها امری که درواقع وجود ندارند، از این جهت که اگر وجود

می‌داشتند شامل تمام این محمول‌ها می‌شدند، صرفاً ممکن هستند؟ یا چه کسی می‌تواند انکار کند که در تصوری که وجود برین از آن‌ها دارد، گرچه وجود بین آن‌ها نیست، حتی فاقد یکی از تعیناتش هم نمی‌باشد؛ زیرا وجود برین، آن‌ها را به مثابه ممکن می‌شناسد. بنابراین، چنین نیست که اگر قرار باشد آن‌ها به وجود آیند دارای محمولی اضافی شوند؛ زیرا در این مورد از امکان یک شئ با تعین کامل آن، هیچ محمولی از نظر دور نمانده است. اگر خداوند بخواهد سلسله‌ای متفاوت از امور را بیافریند، برای آفرینش جهانی متفاوت، جهانی که با تمام تعیناتش می‌تواند وجود یابد، هرچند [این] جهان صرفاً ممکن است، اما تعینی وجود ندارد که ضرورت داشته باشد آن (جهان) واجد آن [تعیّن اضافی] باشد» (Kant, 1992: 117-118).

۳. مفهوم وجود و جایگاه وجود شناختی آن

با وجود این‌که هر امر ممکنی همۀ محمول‌هایی را که برای تعین آن لازم است، دربرمی‌گیرد، آن (امرممکن) از این حیث که ممکن است، وجود ندارد و از صرف امکان آن نمی‌توان وجودش را نتیجه گرفت؛ زیرا صرف امکان این موضوع تنها با فرض تصور آن می‌تواند کاملاً متعین باشد و بنابراین این مفهوم، صرف نظر از وجودش کاملاً متعین است؛ لذا وجود نه محمول است و نه تعین چیزی است و نمی‌توان در میان محمول‌ها و تعین‌های چیزی وجود آن را جستجو کرد. بر همین اساس کانت معتقد بود: «تفاوت امر واقعی و امر صرفاً ممکن، ربطی به ارتباط شئ با تمام محمول‌هایی که از آن به اندیشه درمی‌آید، ندارد» (Kant,1992: 121). زیرا صرف مفهوم امر ممکن، خواه آن امر ممکن وجود داشته باشد و خواه وجود نداشته باشد، با همۀ تعین‌ها و محمول‌هایش کامل می‌شود، در نتیجه همۀ این محمول‌ها و تعین‌ها در امکان صرف همان شئ یافت می‌شوند و وجود در قلمرو آن‌ها قرار ندارد. از این رو، کانت برای پاسخ به پرسش وجود چیست؟ ابتدا به طریق سلبی تمسک جست، با گفتن این که وجود چه چیزی نیست درصدد پاسخ دادن به این پرسش برآمد.

۳. ۱. وجود محمول واقعی نیست

کانت در کتاب «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» در خصوص اطلاق محمول بر وجود اذعان داشت: «وجود محمول واقعی (حقیقی) نیست» (Kant,1992: 117). اندک تأملی در این بیان نشان می‌دهد که کانت بین محمول واقعی و محمول منطقی تمایز قائل شده است و مفهوم وجود را نیز تحت این تمایز، از دو دیدگاه واقعی و منطقی مورد تأمل قرار داده و به دو نوع وجود، یعنی «وجود محمولی» و «وجود رابط» قائل شده است. از آنجایی که وجود در شرایط و موارد متعددی (خواه درست یا نادرست)، محمول واقع می‌شود، اصطلاح وجود محمولی به تنهایی رسا نیست. باید مراد از محمول واقعی و منطقی

روشن شود تا مشخص شود که آیا به‌کار گرفتن این اصطلاح صحیح است یا خیر. از دیدگاه منطقی، محمول چیزی است که در قضیه بر موضوع حمل شده و به آن اسناد می‌گردد، درحالی‌که محمول واقعی به این معناست که حمل محمول بر موضوع، چیزی بر آن بیفزاید؛ لذا محمول واقعی عبارت است از تعین چیزی و تعین عبارت است از این‌که محمولی بر مفهوم موضوع افزوده شده، آن را گسترش دهد. چون وجود تعین چیزی نیست، محمول واقعی نیز نخواهد بود. بنابراین، محمول واقعی محمولی است که چیزی، آن هم در خارج از ذهن به موضوع بیفزاید و پیشرفتی در آن به وجود آورد؛ زیرا افزودن محمول بر موضوع در ذهن، از حیث معرفت‌شناسی، محتوای ذهنی را تغییر می‌دهد، اما این بدین معنا نیست که آن همواره چیزی برعلم به معنای باور درست و محتوای اندیشه بیفزاید؛ مثلاً در قضایای کاذب، این تغییر ذهنی به ویژه در رابطه با حمل مفهوم وجود بر موضوع به معنای تصدیق وجود واقعی و بالفعل موضوع نیست؛ وگرنه هر امر عجیب و غریبی تنها با حمل مفهوم وجود بر آن وجود خواهد داشت. از این رو، از نظر کانت محمول واقعی، محمولی افزاینده است.

کانت در کتاب نقد عقل محض (A599-600/B627-628) در این خصوص نوشت: «وجود محمول واقعی نبوده، صرفاً وضع یک شیء یا پاره‌ای از تعین‌های فی‌نفسه آن است... وجود، محمول را در رابطه با موضوع وضع می‌کند، لذا حمل وجود بر یک چیز از راه هر نوع و هر تعداد محمول‌های آن، حتی تا تعین تام آن‌ها، کمترین چیزی به آن نمی‌افزاید» (Kant, 1998: 567).

در واقع از نظر کانت حمل وجود بر ماهیت نه چیزی بر آن می‌افزاید و نه آن را گسترش می‌دهد؛ زیرا این مفهوم جزء محمول‌ها و تعین‌های امر متصور نیست. لذا مفهوم وجود در قضایای وجودی، معنای «است» رابط می‌دهد، نه معنای «هست»؛ یعنی وجود محمولی، آنگاه که وجود محمول واقع می‌شود، محمول غیرحقیقی است.

واژه‌ی وجود نه تنها در عرف، بلکه حتی در فلسفه نیز بارها به عنوان محمول به کار رفته و می‌رود. کانت نیز با این‌که مفهوم وجود را محمول حقیقی نمی‌داند؛ معتقد است: «واژه (وجود) می‌تواند بدون خطایی مسئله‌ساز، به طور صحیح به عنوان محمول به‌کار رود، به شرط این‌که سعی بر استنتاج وجود بالفعل از مفاهیم صرفاً ممکن نباشد، چنان‌که برای اثبات وجود خداوند چنین عمل می‌کنند و بین محمول-های چنین وجود ممکنی بیهوده به دنبال وجود می‌گردند که مسلماً بین آن‌ها نیست» (Kant, 1992: 118). در واقع کانت استفاده از مفهوم وجود به مثابه محمول را به صورت مشروط پذیرفت و معتقد بود که این مفهوم را آنگاه که در کلام عرف به مثابه محمول به کار می‌رود، می‌توان محمول به شمار آورد، اما نه همچون محمول‌های واقعی امر مورد نظر. وی نقش محمولی را از مفهوم وجود نگرفت، بلکه آن را محمول واقعی نمی‌دانست و معتقد بود: وجود محمول است، اما به اندازهٔ مفاهیم برآمده از خود شیء؛ یعنی به اندازهٔ محمول‌های امر مورد نظر نقش محمول ندارد (Ibid: 117).

بنابراین از لحاظ منطقی و به شرط این‌که هدف استنباط وجود بالفعل از مفهوم موضوع نباشد، می‌توان مفهوم وجود را به عنوان محمول (محمول غیر حقیقی) به کار برد، اما برای مبرهن ساختن صدق گزاره‌ای مانند «تک‌شاخ دریایی موجود است. تک‌شاخ خشکی وجود ندارد.» نمی‌توان مفهوم این موضوع را بررسی کرد؛ زیرا مفهوم آن صرفاً محمول‌های ممکن آن را دربرمی‌گیرد، اطمینان از صدق این گزاره، مستلزم بررسی منشأ شناخت آن؛ بررسی منشأ تجربی این قضیه است.

اگر چه کانت معتقد بود که وجود را گاه می‌توان به مثابه محمول به کار برد، اما نقش محمول واقعی را از آن می‌گرفت. بنابراین، بر اساس تمایز فوق، وجود به معنای منطقی کلمه، محمول است و می‌توان آن را بر هر موضوعی حمل نمود، تا جایی‌که اصرار بر استنتاج وجود بالفعل نباشد؛ زیرا در این صورت وجود به عنوان یک محمول حقیقی به شمار آمده، افزاینده و تعین‌بخش خواهد بود، حال آن‌که چنین نیست. مطابق نظر کانت، با توجه به تمایز وی بین محمول واقعی و محمول منطقی، اگر چه گاهی وجود را به عنوان محمول به کار می‌برند، اما منظور محمول غیرواقعی؛ یعنی محمول منطقی است و در این صورت مشکل استنتاج وجود بالفعل از مفاهیم صرفاً ممکن نیز پیش نمی‌آید.

کانت مسئلهٔ استفاده از مفهوم وجود به مثابه محمول را ناشی از نقص‌های زبان بشری می‌دانست که باید برطرف گردد. (Ibid: 134). وی با چند مثال درصدد نشان دادن طریقهٔ اصلاح و رفع این ایراد برآمد، از جمله گزاره‌ی «تک‌شاخ یک حیوان موجود است» و یا گزاره‌ی «شش ضلعی منتظم در طبیعت وجود دارد» که در وهلهٔ اول ممکن است این‌گونه به نظر برسد که این گزاره‌ها نمایانگر این هستند که وجود به مثابه محمول به موضوع و اشیاء نسبت داده شده است. بنابراین، از آن جایی که به نظر کانت متعلقات یک امر موجود، محمول‌هایی هستند که با هم در نظر گرفته می‌شوند و موضوع به وسیلهٔ آن‌ها معین می‌شود، این گزاره‌ها را به صورت زیر تصحیح نمود: « بعضی اشیاء در طبیعت از جمله لانهٔ زنبور عسل و سنگ‌های بلورین (کریستال)، دارای محمول‌هایی از جمله شش ضلعی منتظم هستند» و «یک موجود دریایی معین محمول‌هایی را که هنگام اندیشیدن به تک‌شاخ به ذهن می‌آید، دارد» (Ibid: 118). در این شیوه بیان گزاره‌ها، به جای اسناد مفهوم وجود به یک امر ممکن، تمام محمول‌های آن امر ممکن به درستی به چیزی نسبت داده می‌شود که موجود است و دیگر مسئلهٔ اسناد وجود بالفعل به موضوع ممکن پیش نمی‌آید؛ بدین صورت می‌توان وجود را از مرتبهٔ حمل؛ یعنی از مرتبهٔ نسبت‌های منطقی خارج نمود؛ زیرا واژه‌ی «است» همواره نقش رابط نسبت‌های منطقی را ایفا می‌کند و به هیچ وجه بر وجود بالفعل دلالت ندارد. مفهوم «است» به معنای «وجود» به چیزی دلالت دارد و نمی‌تواند نسبت باشد. وقتی می‌گوییم ژول سزار هست، صفت تازه‌ای بر تصور جزئی سادهٔ آن اضافه نکرده‌ایم، بلکه ژول سزار را با تمام تعیناتش وضع کرده‌ایم. پس هست بودن، یک صفت و تبعاً محمول نیست (Ibid: 156). «وجود»،

محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که به سبب آن به مفهوم موضوع چیزی افزوده شود. وجود به لحاظ منطقی، صرفاً رابط یک قضیه است و تنها برای وضع محمول در ارتباطش با موضوع به کار می‌رود. کانت نه تنها وجود را از واقعیت عینی به ذهنی فروکاست، در ساحت ذهن نیز با انکار وجود اسمی معتقد بود که وجود، محمول واقعی نیست و تنها وجود حرفی را پذیرفت. حال آن‌که هر چیزی تا به وجود نیاید، نمی‌تواند به صفتی متصف گردد. وجود صفت نیست، اساس و بنیاد صفت‌ها و کمالات است و تمام کمالات و صفات از لوازم وجودند.

۳. ۲. وجود وضع چیزی است

کانت به واسطهٔ کنوتسن[۹] با ولف و از این طریق با مبانی تفکر لایب‌نیتس[۱۰] آشنا شد و چنان‌که گذشت در دورهٔ پیش از نقادی تأثیر تفکر لایب‌نیتسی در ذهن او نقش بست؛ چنان‌که به ازای این قول لایب‌نیتس «وجود، محمول غیرذاتی است»، نوشت: «وجود محمول غیرحقیقی است». به نظر کانت به شرط این‌که استنباط وجود بالفعل مورد نظر نباشد، وجود می‌تواند به مثابه محمول به کار رود. بنابراین کانت ظاهراً وجود را به مثابهٔ عنصر مقوم واقعیت انضمامی به شمار نمی‌آورد.

هنگامی که چیزی متعلق اندیشه قرار می‌گیرد، خود آن به اندیشه درنمی‌آید؛ زیرا در این صورت انقلاب عین به ذهن-که امری محال است- پیش می‌آید. از این رو، در نظر کانت: «هنگامی که چیزی متعلق اندیشه قرار می‌گیرد، در واقع آنچه به اندیشه درمی‌آید، مفهوم وضع یا به طور ساده مفهوم تقرر است که به طور کلی با مفهوم هستی یکسان است؛ به عبارتی آنچه به اندیشه درمی‌آید، تنها به طور نسبی وضع می‌شود، و می‌توان گفت که آن تنها به مثابهٔ تنها نسبت منطقی شئ به عنوان نشان ویژهٔ آن [چیز] به اندیشه درمی‌آید، در این مورد [مفهوم وجود]؛ یعنی وضع این نسبت، چیزی غیر از نسبت حکیمه [رابط] در یک حکم نیست» (Ibid: 119).

هنگامی که چیزی به اندیشه درمی‌آید، صرفاً نسبت منطقی بین شئ و تعین‌ها و نشانه‌های ویژهٔ آن؛ یعنی محمول‌ها و تعین‌های آن (تعین‌ها و محمول‌هایی که شئ با حضور تمام آن‌ها، آن شئ خاصی که هست، می‌باشد.) به اندیشه درمی‌آید. از این رو، وجود وضع این نسبت منطقی است و این مفهوم نقش رابط موضوع و محمول را بر عهده دارد و نسبتی حکمیه به شمار می‌آید. کانت در ادامه این نکته را خاطر نشان کرد: «اگر مراد از مفهوم وجود، صرفاً وضع این نسبت منطقی نباشد و منظور وضع فی‌نفسه و لنفسهٔ شیء باشد، مراد از این وضع یا بودن، همان وجود داشتن است» (Ibid: 119).

از نظر کانت مفهوم وجود، وضع چیزی است. مراد از وضع می‌تواند نسبت مطلقی از تعین‌های شئ با آن باشد که در این صورت وضع نسبی، وجود رابط یا نسبت حکیمه مورد نظر است و وجود بالفعل را نمی‌توان از آن استنتاج نمود؛ زیرا چیزی بیشتر از نسبت منطقی بین تعین‌ها و محمول‌های شئ با آن وضع

نشده است، بلکه تنها وضع نسبت‌های منطقی شئ با محمول‌هایش مورد نظر است، کما این‌که وجود به این معنا حتی در مورد نسبت‌های امور محال با یکدیگر نیز به کار می‌رود. بنابراین، از نظر کانت مراد از مفهوم وجود، وضع محمول است؛ یعنی وضعی کاملاً ساده که ارتباط و پیوند چیزی با چیزی دیگر و یا اسناد محمولی به موضوعی را در خود دارد: «اگر وجود موضوع از پیش فرض نشده باشد هر محمولی نسبت به این‌که به یک موضوع موجود متعلق باشد یا به یک موضوع صرفاً ممکن، همواره نامتعین است و وجود نمی‌تواند یک محمول باشد» (ibid:120).

کانت برای تشخیص مفهوم وجود از هر محمول دیگری، آن را به وضع تعریف کرد: «[مفهوم] وجود، مطلق وضع یک شئ است و بدین وسیله [مفهوم] وجود از هر محمولی تمیز داده می‌شود، در حالی‌که در دیگر موارد، محمول همواره تنها در نسبت با چیز دیگر وضع می‌شود» (ibid: 119).

بنابراین، وجه تمایز وجود با محمول‌های واقعی این است که مفهوم وجود، وضع است؛ وجود یا وضع چیزی است و یا وضع نسبت چیزی با تعین‌ها و محمول‌های آن است، حال آن‌که محمول خود دربارهٔ چیز دیگری وضع می‌شود. کانت معتقد بود که در خصوص بسیاری از محمول‌ها باید بین وضع نسبی و وضع مطلق موضوع تمایز قائل شد: در وضع نسبی تنها پیوند منطقی با اصل تناقض مورد تأکید قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در گزارهٔ «خدا قادر مطلق است» چیزی جز ارتباط منطقی و نسبت موضوع و محمول (موضوع، مفهوم خدا) و محمول؛ (صفت قادر مطلق بودن) وضع نشده است، این گزاره، گزارهٔ وجودی نیست. حال آن‌که وضع مطلق، تصدیق واقعی است (Kant, 1998: A599).

بنابراین، مراد کانت از مفهوم وجود، وضع محمول است، وضع کاملاً ساده که ارتباط و نسبت چیزی با چیز دیگر (محمول با موضوع) را در خود دارد. لذا مفهوم وجود چیزی غیر از نسبت حکیمه و رابط نیست و بر ارتباط محمول با موضوع دلالت دارد. از نظر کانت هر چیزی که ممکن است، ولی در واقع وجود ندارد، اگر وجود پیدا کند، محمولی به محمول‌های دیگر آن افزوده نمی‌شود؛ زیرا بر حسب امکان یک شیء، هیچ محمولی از آن از نظر دور نمانده است، ازاین رو، در نظر کانت مفهوم وجود را به شرط این‌که، قصد استنتاج موجود بالفعل از مفاهیم ممکن نباشد، می‌توان به مثابه محمول به کار برد.

کانت در دورهٔ نقادی در نقد عقل محض با مثال‌هایی ملموس به تقریر این دیدگاه پرداخت که امر واقعی، چیزی بیش از امر صرفاً ممکن دربرندارد: صد دلار واقعی حتی یک سنت هم بیشتر از صد دلار ممکن نیست؛ صد دلار ممکن بر مفهوم و صد دلار واقعی بر ابژه و وضع آن دلالت دارند، اگر صد دلار واقعی چیزی بیشتر از صد دلار ممکن باشد، مفهوم ذهنی آن بیانگر کل موضوع نخواهد بود و موضوع چنان‌که واقعاً وجود دارد، به طور تحلیلی، در مفهوم ذهنی آن مندرج نشده، بلکه به طور ترکیبی، به ذهن درآمده است. با وجود این، تحقق خارجی صد دلار ادراک شده، کمترین افزایشی بر مفهوم ذهنی آن ندارد و موجودیِ فرد با صرف اطلاق وجود بر آن افزایش نمی‌یابد. لذا تفاوت امر واقعی و امر صرفاً ممکن،

ربطی به ارتباط شئ با تمام محمول‌هایی که از آن به اندیشه درمی‌آید، ندارد و شیء از راه هر نوع و هر تعداد از محمول‌های آن_ حتی تعیین تام آن‌ها_به اندیشه درآید، قول به این‌که «این شیء هست» کمترین چیزی به آن نمی‌افزاید (ibid, A599/B627).

۱. حمل وجود بر امر ممکن

تعاریف کانت از مفهوم وجود، مراد وی از این مفهوم را تا حدودی روشن می‌کند، اما پرسش‌هایی از این قبیل که با حمل وجود بر ماهیت، برای ماهیت چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا چیزی به ماهیت افزوده می‌شود؟ اگر چیزی به آن اضافه می‌شود، آن چیز افزوده چیست؟ مطرح است. کانت برای پاسخ به این پرسش که آیا در امر موجود چیزی بیشتر از آنچه در امکان صرف آن یافت می‌شود، وجود دارد؟ بین آنچه وضع شده و چگونگی وضع آن تفاوت و تمایز قائل شد. همان‌طور که اشاره شد تفاوت امر ممکن و امر موجود در این نیست که امر موجود از محمولی علاوه بر محمول‌های امر ممکن برخوردار است، تفاوت این دو نه به آنچه وضع می‌شود، بلکه به چگونگی وضع آن‌ها مربوط می‌شود؛ زیرا در رابطه با وضع شیء، هنگامی که صرفاً آنچه وضع شده است، مورد نظر قرار می‌گیرد. محمول‌ها و تعین‌های امر واقعی در امکان صرف آن لحاظ شده‌اند و در آن یافت می‌شوند. بنابراین، چیزی بیشتر از آنچه که در امر صرفاً ممکن وضع شده، در امر واقع وضع نشده است.

همان‌طور که گذشت در تصور امر ممکن مطابق با تعین کامل آن، هیچ محمولی از نظر دور نمی‌ماند. اگر هنگام بحث دربارهٔ مفهوم وجود صرفاً آنچه وضع شده است، ملاحظه شود، نسبت محمول‌ها و تعین‌ها با موضوع وضع می‌شود و نه خود شیء. بنابراین، وضع شیء، وضع تمام محمول‌های آن است و در این مورد مراد از مفهوم وجود، وجود رابط است. تنها ارتباط و پیوند موضوع با تعین‌ها و محمول‌های آن تصدیق می‌شود. هنگامی که «آنچه وضع شده» مورد نظر است، چون شیء به عنوان امر موجود به اندیشه درمی‌آید و دیگر وضع خود شئ در آن مطرح نیست، مراد از آن، وضع نسبت‌های آن امر موجود (مفروض) و محمول‌های آن است، با اسناد مفهوم وجود برموضوع در این مورد چیزی بر آن افزوده نمی‌شود و محتوای امر واقع و امر ممکن در این مورد یکسان است.

اما تأمل در چگونگی وضع نشان می‌دهد که در امر واقع از طریق فعلیت یافتن، چیزی بیشتر از آنچه در امر صرفاً ممکن وجود دارد، وضع می‌شود؛ یعنی با بررسی این‌که چگونه تمام این تعین‌ها و محمول‌ها در مورد امکان صرف واقع می‌شوند، می‌توان دریافت که وضع به این طریق خاص، تنها در رابطه با خود شئ رخ می‌دهد. مثلاً اگر مثلثی وجود داشته باشد، آنگاه اضلاع سه‌گانه، فضای محصور و زوایای آن نیز وجود خواهند داشت و نسبت‌های این تعین‌ها صرفاً با چیزی وضع می‌شود. اگر مثلث به وجود بیاید،

آنگاه با توجه به چگونگی به وجود آمدن آن، تمام تعین‌های آن به طور مطلق وضع می‌شوند؛ یعنی خود شئ با این تعین‌ها وضع می‌شود.

بنابراین، به نظر کانت دقت در این‌که تعین‌ها و محمول‌ها چگونه در مورد امکان صرف واقع می‌شوند، نشان می‌دهد که وضع به این طریق، تنها در رابطه با خود شئ روی می‌دهد و تا شئ وجود نیابد این تعین‌ها و محمول‌ها نیز حضور نخواهند داشت، حتی در مورد قبلی نیز با فرض وجود شئ می‌توان نسبت منطقی محمول‌ها و تعین‌های شئ با آن را مورد بررسی قرار داد، هنگامی که چگونگی و نحوهٔ وضع و فعلیت یافتن امر واقع لحاظ می‌شود، این وضع در رابطه با خود شئ صورت می‌گیرد و خود شئ نیز با تمام نسبت‌ها و تعیناتش وضع می‌شود، یعنی آنگاه که نحوهٔ وضع مطرح باشد در امر موجود چیزی بیشتر از آنچه در امکان صرف امر ممکن یافت می‌شود، وضع می‌شود. با وجود این‌که امر صرفاً ممکن همهٔ محمول‌ها و تعین‌های شئ را دربردارد، در امکان صرف آن، خود شئ مطرح نیست. بنابراین، در امر واقعی چیزی بیشتر از آنچه در امر ممکن یافت می‌شود، وجود دارد. در این مورد با اسناد مفهوم وجود به امر صرفاً ممکن چیزی به آن افزوده می‌شود که ظاهراً همان خود شئ است که همراه با تمام تعیناتش وضع می‌شود. لذا «آنچه وضع شده» در امر موجود و در امکان صرف شئ یکی است، اما اگر نحوهٔ وضع چیزی مورد نظر باشد، دو حالت پیش می‌آید، یکی هنگامی که آن از حیث وجود وضع شود و دیگر آنگاه که آن از حیث ماهیت وضع گردد. در این دو حالت وضع یکسان نیست؛ در وضع از حیث ماهیت، موضوع از آن جهت که موجود است، نگریسته می‌شود و نسبت‌های تعین‌های یک موضوع با آن وضع می‌شود و چیزی به آن افزوده نمی‌شود، اما در وضع از حیث وجود، خود موضوع نیز همراه با همهٔ تعین‌ها و محمول‌هایی که چیستی آن را تشکیل داده‌اند و مقومات آن امر ممکن هستند، وضع می‌شود. هنگام وضع چیزی از حیث وجود، آن چیز در واقعیت مطلقش لحاظ می‌شود. آنچه که با اطلاق مفهوم وجود به امر ممکن افزوده می‌شود، خودِ موضوع است. وضع امر ممکن به مثابه امر واقع، وضع خودِ آن است. از این رو، با حمل وجود بر ماهیت، خود موضوع به وسیلهٔ وجود وضع می‌شود و اوصاف و مشخصات آن بدین وسیله محرز و محقق می‌شوند.

اگرچه کانت معتقد بود که در وضع، هنگامی که نحوهٔ وضع مورد توجه باشد، در امر واقع چیزی بیشتر از آنچه در امر صرفاً ممکن یافت می‌شود، وضع می‌شود که همان خود شیء است. کانت برای پاسخ به مسائلی از قبیل این‌که با وضع یک امر ممکن چیزی به آن افزوده می‌شود یا نه؟ اگر برای تحقق و فعلیت یک شئ با وضع آن چیزی به آن اضافه می‌شود، آن چیز افزوده چیست؟ سعی داشت با تمایز بین وضع چیزی و چگونگی وضع آن پاسخ دهد و نشان دهد که چیزی با اسناد مفهوم وجود بر یک امر ممکن وضع نمی‌شود، بلکه نحوهٔ وضع آن مورد نظر است، از این رو، هنگامی که امری ممکن وضع می‌شود،

چیستی آن تغییر نمی‌کند، بلکه تنها از حالت امکان؛ یعنی تساوی نسبت به وجود و عدم خارج شده، موجود می‌شود.

بنابراین، کانت با ردّ تعاریف پیشینیان از مفهوم وجود و قول به تمایز بین وضع مطلق چیزی و نحوهٔ وضع آن، وجود را وضع آن می‌دانست و معتقد بود که حمل و اسناد مفهوم وجود بر امر ممکن، از آن جهت که این مفهوم، محمول واقعی و تعین چیزی نیست، بلکه صرف وضع خاص آن است، نمی‌تواند چیزی بر آن بیفزاید. در این صورت چگونه وضع آن از حیث وجود، چیزی بیشتر از وضع آن از حیث ماهیت بدان می‌افزاید، می‌توان بر کانت ایراد گرفت که اگر آنچه به ماهیت (امر ممکن) افزوده می‌شود چیزی جز نحوهٔ وضع آن نیست، با اسناد مفهوم وجود به آن امر ممکن، چیزی به آن افزوده نمی‌شود که این همان عقیدهٔ کانت است، اما اگر با اسناد مفهوم وجود بر ماهیت هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد، چگونه با وضع ماهیت موجود، چیزی بیشتر از وقتی که فقط ماهیت وضع می‌گردد، وضع می‌شود؟ طریقهٔ وضع چیزی نمی‌تواند به آن وجود بخشد، اگر وجود نه در حکم و اسناد وجود بر ماهیت و نه در همان ماهیتی است که وجود با این حکم به آن اسناد یافته است، پس کجاست؟

اگرچه کانت به داده شدگی مفهوم وجود قائل بود، درصدد تبیین وجودِ امور داده شده و تبیین داده شدگی محض آن از طریق وضع خود ماهیات آن‌ها برآمد و به دیدگاه ولف نزدیک شد. (اتین ژیلسون، ۱۳۸۵، ۲۴۸). این شبهه را می‌توان به این صورت پاسخ داد که اگرچه کانت با داده شدگی وجود آغاز کرده، وجود را بی نیاز از تعریف می‌داند، اما تعاریف ارائه شده از مفهوم وجود را به دلیل آن‌که این مفهوم را نمی‌شناسانند و مسئله را حل نمی‌کنند، نمی‌پذیرد؛ زیرا تعاریف گمراه‌کننده موجب اشتباه و ابهام می‌شود. لذا کانت علی‌رغم اعتقاد به داده‌شدگی مفهوم وجود ضمن تبیین آن، سعی داشت جایگاه آن را بین دیگر مفاهیم مشخص کند و مسئلهٔ استعمال وجود به مثابه محمول و حمل و اسناد آن بر امکان را حل نماید، اگرچه وی در این راه چندان موفق نبود و طی بحث خود دچار همان ایرادی شد که به دیگران نسبت می‌داد، اما ایرادها و نارسایی‌های تعاریف پیشینیان از این مفهوم را آشکار کرد.

۲. وجود به مثابه یکی از مقولات فاهمه

کانت به تمایز ادراک وجود به وسیلهٔ مقولات محض فاهمه و خود وجود و عینیت آن واقف بود و در تحلیل استعلایی درصدد تبیین وجود و ادراک آدمی از وجود به وسیلهٔ مقولات محض فاهمه برآمد و از مفاهیم پیشین فاهمه _که اگرچه با ادارک حسی انطباق دارند، اما از ادارک حسی انتزاع نمی‌شوند_ و از صورت‌های گوناگون احکام، جدولی شامل دوازده مقوله استخراج کرد و مقولات دوازده‌گانه را در چهار گروه سه‌تایی دسته‌بندی کرد: مقولات «کمیت»، «کیفیت»، «نسبت» و «جهت». فاهمه یا قوهٔ حکم، ساماندهی داده‌های تجربه را بر عهده دارد و هریک از مفاهیم فاهمه با وجهی از احکام انطباق می‌یابند و عبارتند از:

احکام	مقولات
کمیت: کلی، جزئی و شخصی	کمیت: وحدت، کثرت و کلیت؛
کیفیت: موجبه، سالبه و معدوله	کیفیت: ایجاب، سلب و حصر؛
نسبت: مطلقه (حملیه)، شرطیه، منفصله	نسبت: جوهریت و عرضیت، علیت و معلولیت و مشارکت؛
جهت: احتمالی، وقوعی، قطعی (یقینی)	جهت: امکان و امتناع، وجود و عدم - ضرورت و امکان.

کانت معتقد بود: «مقولات، شرایط امکان تجربه هستند» (Kant, 1998: B161). در واقع کانت «آن چه را که با شرط‌های صوری تجربه (به لحاظ شهود و مفاهیم) مطابقت کند، «ممکن» و آن چه با شرط‌های مادی تجربه (یعنی با احساس) مرتبط شود، «واقعی» و آن چه پیوستگی‌اش با امر واقعی بر طبق شرط‌های عمومی تجربه تعیین شود، «ضروری» می‌دانست (Ibid: A219).

در دیدگاه کانت مقولات ذیل کمیت، کیفیت، نسبت و جهت شرایط پیشین ذهن و قالب‌های ذهنی لازم برای تحقّق شناخت تصدیقی نسبت به خارج هستند؛ سه مقولهٔ اول اموری ذهنی و ناظر به خارج هستند و فاعل شناسا به کمک آن‌ها دربارهٔ خارج حکم صادر می‌کند، اما مقولهٔ جهت در نگرش کانتی به کلی ناظر به ذهن است؛ اگرچه همهٔ مقولات کانتی سوبژکتیو و ذهنی و مربوط به فاعل شناسا هستند، نه ابژکتیو و مربوط به جهان خارج، سه مقوله مربوط به جهت از دو حیث ذهنی‌اند، کانت نه تنها نقش محمولی برای وجود قائل نیست، حتی در ساحت ذهن، وجود را مفهومی در کنار سایر مفاهیم نمی‌داند که با حمل آن بر موضوع، مفادی به محتوای آن موضوع افزوده شود. به نظر او وجود یا رابط میان موضوع و محمول است و یا خود موضوع را وضع می‌کند. علاوه بر این‌که وجود را از ساحت واقعیت عینی و خارج به مقولهٔ ذهنی فرو کاسته، آن را در حد سایر مفاهیم هم نمی‌داند.

مقولات سه‌گانه ذیل جهت در فلسفه کانت - امکان و امتناع، وجود و عدم، ضرورت و امکان-ناظر به مراحل فکر انسان (احتمال، وقوع و یقین) و تنها بیانگر مراتب علم او به مفاد یک قضیه هستند و چیزی به محتوای حکم نمی‌افزایند: آگاهی فاعل شناسا از یک گزاره در ابتدا به صورت «احتمالی» است و فرد احتمال می‌دهد که «الف ب است»؛ آنگاه صورت «وقوعی» پیدا می‌کند، یعنی اذعان می‌کند که «الف ب است»؛ در نهایت به «ضرورت» «الف ب است» پی می‌برد (عبداللهی، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

مفهوم وجود از نظر کانت از مقولات دوازده‌گانه فاهمه است، حقیقت خارجی ندارد و همانند سایر مقولات، امری ذهنی و قائم به فاعل شناساست. وجود از مقولات جهت و بازتاب واکنش ذهن به واقع و بیانگر حالت خاصّ ذهن نسبت یک قضیه (حالت پذیرش یک قضیه) و اذعان به تحقق نسبت موجود در قضیه است. بنابراین مقولهٔ وجود بیانگر اذعان روان‌شناختی فاعل شناسا به وقوع نسبت یک گزاره است. لذا مقولات جهت کانت مقولات روان‌شناختی و مربوط به حیطه‌ی علم‌النفس هستند و نه مقولات هستی‌شناختیِ ناظر به عالم واقع؛ چراکه به اعتقاد کانت، انسان توانایی دسترسی معرفتی به نومن خارجی

ندارد و همهٔ شناخت‌ها در قلمرو فنومن‌ها و پدیدار اشیاء در ذهن است. پس بحث از وجود اشیاء، بحث از امکان تجربه درون ذهنی فاعل شناساست، نه بحث از واقعیت اشیاء خارجی آن‌ها. وجود هیچ نسبتی با خارج ندارد؛ نه از خارج گرفته شده است و نه به خارج نسبت داده می‌شود؛ بلکه از شرایط پیشین امکان تجربه است.

لازم به ذکر است که نگرش کانت به مسئلهٔ وجود با تناقض مواجه است: کانت معتقد بود که محمول واقعی پیشاپیش در مفهوم موضوع گنجانیده نشده، بر مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را گسترش می‌دهد. مطابق با نظر وی قضایای ترکیبی قضایایی هستند که محمولی را که قبلاً در آن موضوع گنجانده نشده به مفهوم موضوع می‌افزایند. به‌علاوه کانت به تلازم بین ترکیبی بودن گزاره و واقعی بودن محمول قائل بود: یک گزاره، ترکیبی است اگر و تنها اگر محمول آن واقعی باشد. از آنجایی که کانت در نقد عقل محض تمام گزاره‌های وجودی را ترکیبی می‌دانست، محمول گزاره‌های وجودی باید محمول واقعی باشد، اما چنان‌که گذشت کانت وجود را محمول واقعی ندانسته؛ گزاره‌های وجودی که بر اساس ادعای کانت ترکیبی‌اند، تحلیلی می‌شوند و این مستلزم تناقض است.

یکی دیگر از ایرادهای نگرش کانتی این است که اگرچه وجود و ماهیت در خارج و متن واقع مغایرت ندارند و این‌همانی مصداقی دارند، اما در ذهن غیریت دارند. در ظرف ذهن، مفهوم وجود غیر از مفهوم ماهیت است و برآن زیادت دارد، لذا حمل آن در ذهن بر ماهیت، بر معلومات انسان فزونی می‌بخشد. «وجود هرچند در خارج از ذهن چیزی بر ماهیت نمی‌افزاید، بدون تردید در ذهن، افزایش بر ماهیت دارد، چون همین وجود که در خارج افزایشی بر ماهیت ندارد، در ذهن بر معلومات ما فزونی می‌بخشد و به خاطر همین وجود است که ما حقیقت را از موهوم و متخیل تمیز می‌دهیم» (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۷۴). این ایراد بر دیدگاه کانت وارد نیست؛ زیرا در تبیین کانتی بحث پیرامون موضوع است و این‌که آیا اگر وجود در جایگاه محمول قرار بگیرد، حمل محمول بر موضوع چیزی برموضوع می‌افزاید؟ ایراد فوق خلط نگرش روانشناسانه و معرفت‌شناختی مطرح شده است.

۳. برهان وجودی در دیدگاه کانت

کانت در دورهٔ پیش از نقادی ارائهٔ استدلال برای وجود خدا را ممکن می‌دانست و رسالهٔ «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» را چنان‌که از نام کتاب پیداست و در پیشگفتار کتاب به آن اشاره می‌کند، برای ارائهٔ مبنای تنها برهان ممکن برای اثبات وجود خدا نگاشت. کانت در این کتاب که اوج فلسفه پیش از نقادی وی به شمار می‌آید، برای بررسی مسئلهٔ اثبات وجود خدا قدم در ورطهٔ متافیزیک نهاده، درصدد طراحی اصول اولیهٔ طرح نهایی خویش و حمایت از برهان عقلانی حقیقی برای اثبات وجود خدا یا در صورت امکان درصدد ارائهٔ چنین برهانی برآمد و با معرفی و بررسی استدلال‌های جهان‌شناختی که بر

اساس مفهوم علیت به وجود خدا راه می‌یابند و استدلال‌های فیزیکی-تئولوژیکی که از مشاهده نظم و هماهنگی جهان به خالق حکیم راه می‌یابند... و پیشنهاداتی برای اصلاح آن‌ها جهت ارائه برهان فیزیکی_تئولوژیکی جایگزین برای این براهین تلاش کرد. نهایتاً با بررسی و ارزیابی براهینی که تا آن زمان برای اثبات وجود خدا ارائه شده، دریافت که هیچ کدام از این استدلال‌های قابل مناقشه نمی‌توانند وجود خدا را به طور دقیق اثبات نمایند، لذا سعی کرد نشان دهد که برهانی غیر از برهانی که خود کانت برای اثبات وجود خدا اقامه می‌کند، ممکن نیست، لذا با بررسی مفاهیم وجود و امکان و بررسی این که امکان ذاتی تمام موجودات، وجود یک چیز یا چیز دیگری را پیش فرض می‌گیرد و با تأکید بر این اصل که «غیر ممکن است که اصلاً چیزی وجود نداشته باشد»، به مفهوم وجود ضروری راه یافته با بررسی این مفهوم و برشمردن صفاتش درصدد برآمد تا این‌همانی این مفهوم را با مفهوم خدا نشان دهد.

در واقع کانت با بررسی مفهوم وجود در این کتاب، پیشاپیش ایرادی را که در کتاب «نقد عقل محض» و بر اساس آن علیه استدلال وجودشناختی برمی‌خیزد؛ یعنی «وجود محمول، نیست» را طرح‌ریزی کرد و با قول به این‌که مفهوم وجود نه محمول است و نه تعین چیزی، دیدگاه خود را دربارهٔ اصل و بنیاد استدلال‌های مشهور برهان وجودی، تبیین نمود و تبیین‌های عقل‌گرایانه اثبات وجود خدا را که به مفهوم وجود به عنوان کمال توسل می‌جویند و آن را به‌عنوان یک صفت بر موضوع حمل می‌کنند، فروریخت. به نظر کانت مفهوم وجود را حتی در مورد خدا نمی‌توان به مثابه صفت بر موضوع حمل کرد. به این استدلال‌ها نمی‌توان به عنوان وسایلی برای اعتقاد یا عدم اعتقاد به وجود خدا نگریست و در نتیجه هیچ‌گونه برهان عقلانی‌ای برای اثبات وجود خدا ممکن نیست. کانت با تأکید بر این که اعتقاد به خدا مستلزم نکته‌سنجی متافیزیکی که حاصل عقل نظری است، نمی‌باشد، به ارائهٔ استدلالی اخلاقی برای اثبات وجود خدا مبادرت ورزید، برهانی که بعدها بر اساس تکلیف و وجدان اخلاقی گسترش یافت و وجود خداوند را پیش‌فرض ضروری اخلاق دانسته، به طور تلویحی بحث دربارهٔ وجود خدا را از عقل نظری به عملی منتقل کرد. از دیدگاه او «نه تنها اقامهٔ برهان یقینی برای اثبات وجود خدا ممکن نیست، بلکه مبرهن ساختن وجود خدا لزوم و ضرورت ندارد و طریقهٔ اعتقاد و ایمان در این خصوص رهگشاست و کفایت می‌کند» (Kant, 1992, 201).

علاوه بر این کانت در نقد عقل محض نیز به بحث از وجود پرداخته، با ردّ وجود محمولی و ...، براهین اثبات وجود خدا_برهان جهان‌شناختی، برهان طبیعی و برهان وجودی_ را بررسی کرد. به اعتقاد وی برهان وجودی که از مفهوم خدا آغاز شده، به اثبات وجود خدا می‌انجامد (برهان پیشینی) و اساس براهین دیگر به شمار می‌آید، مصادره به مطلوب و باطل است. لذا در دیدگاه کانت اثبات وجود خدا، با بهره جستن از برهان وجودی بیهوده است و انسان نمی‌تواند بینش نظری خود را با مفاهیم صرف توسعه دهد.

نتیجه گیری

نگرش کانت دربارهٔ وجود در هر دو دورهٔ زندگی وی مبتنی بر تمایز دو قسم محمول_ محمول منطقی و محمول حقیقی_ است که اولی چیزی بر موضوع نمی‌افزاید و دیگری چیزی بر موضوع افزوده، آن را توسعه می‌دهد. بینش کانت دربارهٔ وجود، از مباحث مهمی است که دورهٔ نقادی تغییر چندانی نداشت جز این‌که نگرش قبلی خود را دربارهٔ وجود بر اساس مقولات فاهمه و تمایز قضایای ترکیبی/ تحلیلی تبیین کرد که موجب رخنهٔ تناقض در نگرش کانتی شده است.

کانت طبق تقسیم ثنایی مشهور قضایا به تحلیلی و ترکیبی، معتقد بود قضایایی که در محمول آن‌ها محتوایی بیش از محتوای موضوعشان مندرج باشد، قضایای ترکیبی و در غیر این صورت تحلیلی خواهند بود. در این صورت، قضایای وجودی که حمل وجود بر یک موضوع، چیزی بر مفاد موضوع نمی‌افزاید، قضایای ترکیبی نیستند و بایستی در زمرهٔ قضایای تحلیلی قرار بگیرند، اما در دیدگاه کانت در قضایای تحلیلی محمول یا خود موضوع است و یا پیشاپیش در مفهوم موضوع گنجانیده شده است و هیچ موضوعی اعم از خدا یا هر موجود دیگری یافت نمی‌شود که مفهوم وجود عین یا جزء ذات آن باشد، بنابراین، قضایای وجودی نمی‌تواند قضایایی تحلیلی باشند. لذا رویکرد کانت به مسئلهٔ وجود به تناقض می‌انجامد. کانت در نقد عقل محض قضایای وجودی را ترکیبی می‌داند، این دیدگاه مستلزم آن است که محمول قضایای وجودی محمول واقعی باشد، در حالی‌که کانت وجود را محمول واقعی نمی‌داند؛ لذا گزاره‌های وجودی که بر اساس ادعای کانت ترکیبی‌اند، تحلیلی می‌شوند و این مستلزم تناقض است.

کانت برای رفع این تناقص از یکسو در عوض این‌که تقسیم ثنایی محمول واقعی و محمول منطقی را مورد بازنگری و نقد قرار دهد، وجود را از گسترهٔ این تقسیم و قلمرو مقسم خارج می‌کند و آن را صرفاً به مثابه مفهومی منطقی و رابط میان مفاهیم موضوع و محمول می‌نگرد، نه محمولی حقیقی که بتوان از تحلیلی یا ترکیبی بودن آن سخن گفت. با توجه به تمایز تقسیم به حصر عقلی[۱۱] و تقسیم به حصراستقرایی[۱۲]؛ کانت در تقسیم قضایا به تقسیم ثنایی قضایای ترکیبی و تحلیلی مرتکب خلط بین تقسیم به حصر عقلی و استقرایی شده است.

از سوی دیگر کانت با قول به تمایز آنچه وضع شده و چگونگی وضع آن، درصدد رفع تناقض فوق الذکر برآمد: مطابق با نگرش کانت تفاوت امر ممکن و امر موجود نه در برخورداری موجود از محمولی علاوه بر محمول‌های ممکن و نه در آنچه وضع می‌شود، بلکه در چگونگی وضع آن‌ها نهفته است؛ وضع شیء، وضع نسبت‌ها و محمول‌های آن است که در امکان صرف شیء لحاظ شده و در آن یافت می‌شوند، لذا با اسناد مفهوم وجود به موضوع چیزی بر آن افزوده نمی‌شود و چیزی بیشتر از آنچه که در امر صرفاً ممکن وضع شده، در امر واقع وضع نشده است، اما با توجه به چگونگی وضع و بررسی این‌که چگونه

این تعین‌ها و محمول‌ها در مورد امکان صرف شیء واقع می‌شوند، می‌توان دریافت که وضع به این طریق خاص، تنها در رابطه با خود شئ رخ می‌دهد.

«آنچه وضع شده» در امر موجود و در امکان صرف شئ یکی است، مگر این‌که نحوهٔ وضع چیزی مطمح نظر باشد، در این خصوص تفاوت وضع از حیث ماهیت با وضع از حیث وجود حائز اهمیت است؛ در وضع از حیث ماهیت، موضوع از آن جهت که موجود است، در نظر گرفته می‌شود و نسبت‌های تعین‌های یک موضوع با آن وضع می‌شود و چیزی به آن افزوده نمی‌شود، اما در وضع از حیث وجود، خود موضوع نیز همراه با همه‌ی تعین‌ها و مقومات آن امر ممکن، وضع می‌شود. وضع امر ممکن به مثابه امر واقع، وضع خود آن چیز است و با حمل وجود بر ماهیت، خود موضوع به وسیلهٔ وجود وضع می‌شود، بنابراین، قضایای وجودی قضایایی ترکیبی هستند نه به دلیل این‌که تعین بیشتری به آنچه قبلاً در موضوع گنجانده شده است، می‌دهند، بلکه بدین جهت که وجود در جایگاه محمول واقع شده و خودِ موضوع را وضع می‌کند؛ اما این تبیین کانت نه تنها تناقض مذکور را رفع نمی‌کند، بلکه بر ابهام دیدگاه او می‌افزاید؛ این‌که مراد کانت از «خود شیء» که برای تحقق و فعلیت یک شئ با وضع شیء به آن اضافه می‌شود، چیست مشخص نیست.

کانت با توجه به مسئلهٔ وجود درصدد بحث و بررسی براهین اثبات وجود مطلقاً ضروری برمی‌آید. وی در دورهٔ پیش از نقادی در کتاب «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» درصدد جستجوی مبنایی برای ارائهٔ برهان یقینی (برهان وجودی) برای اثبات وجود خدا برآمده، ضمن ردِّ براهین به ظاهر وجودی پیشینیان، ارائهٔ برهانی متقن برای اثبات وجود خدا را غیرممکن می‌داند و با این کار راهی به سوی ایمان در این خصوص می‌گشاید و در دورهٔ نقادی بر اساس تفکیک عقل نظری و عقل عملی در نقد عقل محض و تأکید بر وجود به عنوان یکی از مقولات فاهمه، پرداختن به مسئلهٔ وجود خدا را بوالفضولی عقل نظری و خارج شدن عقل نظری از محدوده و قلمرو خود می‌داند.

یادداشت‌ها

1.Immanuel Kant
2.The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God.
3.William Forgie
4.Gilson Etienne
5.Christian August Crusius
6.Alexander Gottlieb Baumgarten
7.Christian Wolff
8. some where
9.Martin Knutzen
10. Gottfried Wilhelm von Leibniz
۱۱. تقسیم به حصر عقلی تقسیمی است ثنایی و دایر بین نفی و اثبات است و تمام اقسام مقسم را دربر می گیرد.

۱۲. تقسیم به حصر استقرایی، یعنی ذکر و بر شمردن مصادیق تقسیم تا جایی که مقدور بوده است، اما مصادیق دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد.

فهرست منابع

حائری یزدی، مهدی. (۱۳۸۴). *کاوش‌های عقل نظری*، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

ژیلسون، اتین. (۱۳۸۵). *هستی در اندیشهٔ فیلسوفان*، ترجمهٔ حمید طالب زاده و محمد رضا شمشیری، تهران: حکمت.

عبداللهی، مهدی. (۱۳۹۰). «وجود از منظر کانت»، *آیین حکمت*، دورهٔ سوم، زمستان، شماره مسلسل ۱۰، ۱۲۳-۹۹.

References:

Abdollahi, M. (2011). existence from the perspective of Kant, rites of wisdom, winter, ISBN: 10, 3: 99-123 (In Persian)

Baumgarten, Al. Gottlieb, (1757), Metaphysica, p.I,e.I,s.3,n55,4thedHallaeMagdeburgicae.

Corazzon, R. (2013)."*Christian Wolff's Ontology: Existence as 'Complement of Possibility*", Retrieved from http://www.ontology.co/pdf/christian-wolff-ontology.pdf.

Forgie, J.william. (2007), "*Gossendi and Kant on existence*", Journal of History of philosophy, 45, 4:511-523

Gilson, A. (2006), existence in the minds of the philosophers, trs. Hamid Talebzadeh and Muhammad Reza Shamshiri, Tehran: Hekmat (In Persian)

Ha'eriYazdi, M. (2005). explorations of the theoretical intellect, Tehran, research journal of Iran's philosophy and wisdom (In Persian)

Kant, I. (1998), *Critique of Pure Reason*, Translated by Paul Guyer.& Allen Wood, Cambridge University Press.

Kant, I. (1992),*Theoretical Philosophy* (1755-1770). T*he only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*, Cambridge University, Walford, Daivid//Ralf.